

ظرفیت‌سازی انقلاب اسلامی برای آزادی

گردآوری: سیدعبدالمجید اشکوری

مسئله‌ی آزادی در طول تاریخ همواره یکی از دغدغه‌های اساسی بشر در زندگی اجتماعی و سیاسی بوده است و مفهومی است که پیامبران الهی، عارفان و فیلسوفان بزرگ آن را ستوده‌اند، در گفتمان انقلاب اسلامی ایران نیز دو مفهوم «برتر» و «بنیادین» وجود دارد که سازنده‌ی عقلانیت انقلاب اسلامی است: «استقلال» و «آزادی». این دو مفهوم را می‌توان آواز قوی انقلاب دانست. در جمهوری اسلامی این دو معنا یکدیگر را پشتیبانی می‌کنند؛ به طوری که تقویت آزادی به استحکام استقلال، و تقویت استقلال به استحکام آزادی می‌انجامد. این دو مفهوم، دو بال انقلاب اسلامی هستند و با تضعیف هر یک از بال‌ها، دیگری نیز تضعیف می‌شود. باهم بودن این دو مفهوم یکی از مهم‌ترین اصول اندیشه‌ی سیاسی انقلاب است و شاید بتوان آن را جوهره‌ی انقلاب اسلامی دانست.

انقلاب اسلامی ایران حاصل مبارزه با دو دشمن دیرینه و قدیمی است: استبداد و استعمار. در انقلاب مشروطه، مبارزه با استبداد، به عنوان راه‌هایی ایران از انحطاطی شناخته شد که سده‌ها منطق شکست را بر ایران بزرگ تحمیل کرده بود. در مرکز این دولت استبدادی، شاه شکارچی قرار داشت که در دست «صیادان شاه‌شکار» اسیر بود و کار عمده‌اش آهوگردانی و کور کردن چشم‌ها بود. این نظام فاسد، که فلسفه‌ی وجودی‌اش برخلاف منافع ملی و مصلحت عمومی بود، هوس شاهی را قانون می‌پنداشت و چشم‌های منتقدان مصلح را کور و سر مخالفان خود را بر دار می‌کرد. اساس انقلاب مشروطه،

برای مشروطیت این دولت تملیک‌یه و تبدیل آن به دولت ولایتیه بود. این نظام بر بنیاد نابرابری استوار بود؛ به همین دلیل هرگز نمی‌توانست آزادی انسانی را پاس بدارد. این استبداد، پس از حضور کشورهای استعمارگر در ایران، بخصوص در دوره‌ی پهلوی اول و دوم، حامی خارجی پیدا کرد و به جای آن که مردم پشتیبان این نظام باشند، روس، انگلیس و آمریکا مدافع و محافظ آن شدند؛ لذا این دولت که تا آن زمان، آزادی را به حاشیه می‌برد، استقلال دولت را هم نابود کرد و فاجعه‌ای رخ داد که رهبر انقلاب اسلامی از آن به «تجربه‌ی تلخ تاریخی ایرانیان» یاد می‌کنند. گرچه عامل انحطاط، درونی بود؛ اما این عنصر فاسد از سوی عناصر بیرونی نیز حمایت می‌شد و در نتیجه، رهبران انقلاب اسلامی

به‌سبب این است که مردم به حرف آن‌ها گوش نمی‌دهند. این تقصیر کسی نیست؛ مردم آن‌ها را دوست ندارند و از آن‌ها خاطره‌ی خوشی در ذهنشان نیست.» (بیانات معظم له در ۸۲/۱۱/۲۴)

اگر چه پدیده‌ی آزادی، پدیده‌ی مبارک و در شمار مباحث اصولی و اساسی انقلاب اسلامی است و از آن در بیانیه‌ی گام دوم به‌عنوان ظرفیتی مهم یاد شده که می‌بایست با تعمیق یافتن آن در گام دوم به‌عنوان موتور محرکه، مورد اهتمام قرار گیرد؛ اما شایسته است؛ هم‌چون سایر اصول، مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد تا فرهنگ انقلاب را عمق بخشد.

«بحث آزادی از نظر اسلام و قرآن یکی از بحث‌های مهم اسلامی و اجتماعی است و به وظایف حکومت اسلامی مربوط می‌شود... حکومت اسلامی در قبال جامعه دو وظیفه دارد. یک نوع وظایف مربوط به امور معنوی و نوع دیگر، وظایف مربوط به رفاه مادی است. وظایف معنوی؛ مانند تعلیم و تربیت، تزکیه‌ی جامعه، بهره‌برداری از صدا و سیما در تعمیق فرهنگ اسلامی، سد نفوذ فرهنگ بیگانه و... است که وظیفه‌ی دولت در رابطه با وظایف معنوی در جامعه، تأمین آزادی برای افراد جامعه و زمینه‌های رهایی انسان از قیود مخرب، مفسد و متوقف کننده و همه‌ی موانع حرکت، رشد و جهش انسان‌ها و مبارزه با آن‌هاست که همان مبارزه برای آزادی افراد جامعه محسوب می‌گردد. این یکی از تلاش‌های لازم و واجب دولت اسلامی است که یقیناً نمی‌شود جمهوری اسلامی باشد و این تلاش نباشد.

برای روشن شدن مطلب ناچار باید مفهوم، محدوده، منشأ و انواع و تفاوت‌های آزادی در اسلام و غرب روشن شود، تا مجموعه‌ی مباحث بتواند بستری مناسب برای آگاهی جامعه و نیز برای عمل ما مسؤولین مفید باشد. تقریباً همه‌ی دولت‌هایی که در دنیا نام، عنوان و هیاهویی دارند، چه بلوک‌های شرق و چه دموکراسی غربی همه مدعی آزادی هستند؛ اما هر کدام از آزادی، معنای خاصی را قائلند که با بیان معنی واقعی آزادی، شاید آن برداشت‌ها از آزادی زیر سؤال برود و این بحث بتواند سرشته‌ای بشود برای این که خیلی از ملت‌های کشورهای به اصطلاح آزاد، در آزاد بودنشان شک

دریافتند که برای دستیابی به آزادی، باید استقلال را مقدم دانست. چنان‌چه مقام معظم رهبری می‌فرمایند: «هدف انقلاب عبارت بود از ساختن یک ایرانی با این خصوصیتی که عرض می‌کنم: مستقل، آزاد، برخوردار از ثروت و امنیت، متدین و بهره‌مند از معنویت و اخلاق، پیشرو در مسابقه‌ی جامعه‌ی عظیم بشری در علم و بقیه‌ی دستاوردها- که از اول و ازل بین آحاد بشر یک مسابقه است در دستاوردهای بشری، در علم و در بقیه‌ی خواسته‌ها و دستاوردهای بشری- برخوردار از آزادی با همه‌ی معانی آزادی. آزادی فقط آزادی اجتماعی نیست- اگرچه آزادی اجتماعی، یکی از مصادیق مهم آزادی است- هم آزادی اجتماعی مورد نظر است، هم آزادی به معنای رها بودن و آسوده بودن و آزاد بودن کشور از دست‌اندازی بیگانگان و استیلای آن‌ها- که گاهی کشور به‌ظاهر مستقل هم هست؛ اما زیر نفوذ است- و هم آزادی معنوی، که آن رستگاری انسان و تعالی اخلاقی انسان و عروج معنوی انسان است، که هدف اعلی، این است. همه‌ی کارها مقدمه برای تکامل انسان و عروج انسانی است.» (بیانات معظم له در ۸۷/۲/۱۴)

«آزادی فکر و بیان هم یکی از ارزش‌های انقلاب بود. مردم می‌خواستند آزادانه فکر کنند. آن روز، آزادی فکر، آزادی بیان و آزادی تصمیم‌گیری هم نبود. مردم این را نمی‌خواستند؛ می‌خواستند این آزادی‌ها باشد.» (بیانات معظم له در ۷۹/۲/۲۳)

«آزادی؛ یعنی ملت ما در چارچوب قانون خود- و نه قانون تحمیلی دیگران- مسئولان کشور را انتخاب می‌کند. اگر از عملکرد آن‌ها راضی بود، این انتخاب را ادامه می‌دهد؛ اگر راضی نبود، آن‌ها را کنار می‌گذارد و دیگران را انتخاب می‌کند. این مهم‌ترین شاخه‌ی آزادی در کشور ماست. امروز در کشور ما آزادی فکر و آزادی بیان به‌طور کامل وجود دارد؛ حالا رادیوهای بیگانه برخلاف این بگویند؛ خود ملت می‌بیند. کسانی هستند که نه نظام را قبول دارند، نه دولت را قبول دارند، نه رهبر را قبول دارند؛ اما صحبت می‌کنند و نظرات خود را می‌گویند؛ کسی هم به کار آن‌ها کاری ندارد. امروز هیچ‌کس به‌خاطر این که طبق عقیده‌ی خود حرف زده است، مورد مؤاخذه‌ی دستگاه نیست. البته آن‌ها باز هم ناراضی‌اند و ناراضیتیشان



کنند و مطالبه‌ی آزادی نمایند و نیز بدون سوءاستفاده از حد و حدود، مفهوم و منشأ آن، ارزیابی و بررسی شود». (فصلنامه‌ی پژوهش‌های اسلامی، شماره‌ی ۱۴، مقاله‌ی آزادی از نظر اسلام و غرب در دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای)

مفهوم آزادی

آزادی در لغت معادل «حریه»، «freedom» و «liberty» است، واژه‌ای است که در مدت کوتاهی در واژگان سیاسی مردم به صورت پررنگی جا گرفته. با توجه به ماهیت اسلامی نظام حاکم بر کشور عزیزمان باید در انتخاب این شعارها یا هر اقدام سیاسی خرد و کلان دیگری با دقت و وسواس برخورد نمود. با معیارهای دین آن را تطبیق داده، نظر اسلام را در مورد این مقوله جویا شد.

آزادی، به علت اطلاق در دو بار مثبت و منفی، فاقد معنا است، تنها وقتی به صورت تخصصی مطرح می‌شود که به صورت ترکیب اضافی درآید؛ مانند آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی اندیشه و واژه‌های متفاوت دیگری که برای مدتی در زبان سیاسی مردم رد و بدل می‌شد. (۱)

کلمه‌ی آزادی از جمله واژه‌هایی است که افکار دانشمندان، صاحب نظران و نویسندگان را به خود متوجه ساخته است، به طوری که تعاریف گوناگون و فراوانی را برای آن ارائه نموده‌اند. با این حال هنوز تعاریف روشن، جامع، مشخص و مشترکی از این مفهوم ارائه نشده و هر کدام از تعاریف کنندگان، نوعی از آزادی را تعریف و از آن دفاع کرده و نظریات دیگران را مورد نقد و انتقاد قرار داده‌اند. البته این فراوانی و تکرار در تعریف آزادی را می‌توان معلول اختلاف اندیشه‌ها در حوزه‌ی جهان‌بینی و انسان‌شناسی دانست.

بدون تردید، نوع نگرش انسان به جهان هستی و برداشت‌های او از آن، در تعریف آزادی تاثیر به‌سزایی دارد. کسانی که تفکر آن‌ها بر جهان‌بینی الهی و دینی استوار است، قهراً آزادی را طوری تعریف می‌کنند که هم‌ندا و هماهنگ با جهان‌بینی آنان باشد. لذا برداشت‌های متفاوت سبب می‌شود که کم‌کم مفاهیمی؛ مانند آزادی دو معنی و دو کاربرد بیابند: ۱- معنایی ژرف، اصیل و مقدس ۲- معنایی هرزه، سطحی و بی‌مقدار.

جهان‌بینی الهی می‌گوید: «جهان دارای مبدا و معاد است و برای انسان، وحی و رسالت آمده است و انسان در عین طبیعی بودن، دارای حیثیتی فراطبیعی می‌باشد. او مسافری است که عوالمی را پشت‌سر گذاشته و عوالمی را پیش‌رو دارد و با مرگ، نابود نمی‌گردد، بلکه روحش، از عالمی به عالم دیگر منتقل می‌گردد.»

در مقابل این بینش، جهان‌بینی مادی است که می‌گوید: «جهان هستی چیزی جز همین جهان محسوس مادی نیست و آغاز و انجامی ندارد و زندگی انسان نیز میان تولد و مرگ خلاصه می‌شود و پس از مرگ، نابود می‌گردد و پاداش و کیفری وجود ندارد.» قرآن کریم، سخن این گروه را چنین نقل می‌کند: «ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا» (مؤمنون/ ۳۷)؛ «غیر از این زندگی دنیای ما، چیزی در کار نیست؛ پیوسته گروهی از ما می‌میریم و زنده می‌شویم [و نسل دیگری جای ما را می‌گیرد].»

کسانی که مادی فکر می‌کنند، و اصالت را به انسان داده و انسان‌محوری

را جایگزین خدامحوری کرده‌اند، چگونه می‌توانند آزادی را براساس جهان‌بینی الهی تعریف و تفسیر کنند و دین‌گرایی و بندگی خدا را عین آزادی بدانند؟ طبیعی است که تعریف آزادی از دیدگاه یک انسان مادی‌گرا که این جهان با عظمت را در تنگنای مادی و خواص آن محدود کرده و مرگ را پایان زندگی می‌داند، با آزادی از دید الهیون که عالم هستی را مرکب از غیب و شهادت (عالم ماده و عوالم فراطبیعی) دانسته و مرگ را شروع حیات جدید و تبدیل منزل می‌داند، کاملاً مغایر و متفاوت خواهد بود.

علاوه بر جهان‌بینی، انسان‌شناسی نیز در تعریف آزادی بسیار مؤثر و مورد توجه است و تعریف آزادی با تعریف انسان ارتباط مستقیم و تنگاتنگی دارد؛ زیرا متعلق آزادی خود انسان است و از این رو هر تعریفی از انسان، در درک و برداشت از آزادی نقش مهمی خواهد داشت. می‌توان گفت بدون ارائه‌ی تعریفی از انسان، تعریف آزادی ممکن نخواهد بود؛ لذا هر کس انسان را موجودی آزاد می‌داند، پیش از آن باید بداند که، انسان از چه چیز و برای چه چیز باید آزاد باشد و این مساله خود مبتنی بر آن است که ابتدا ماهیت انسان و گوهر وجودی او و سپس توانایی‌ها، استعدادها و هدف و فلسفه‌نهایی از آفرینش او را بشناسد.

پس تفسیر آزادی به انسان‌شناسی بستگی دارد و انسان‌شناسی نیز به جهان‌شناسی وابسته است؛ لذا با تفاوت جهان‌بینی و انسان‌شناسی تفسیر آزادی نیز متعدد و متفاوت می‌گردد.

کسانی که جهان و انسان را در ماده خلاصه می‌کنند، مبنا و اساس آزادی را میل، خواست و اراده‌ی فردی می‌دانند و معتقدند هر کاری که انسان طبق قانون طبیعی می‌خواهد، بدون هیچ‌گونه رادع و مانعی انجام می‌دهد؛ تا حدی که قانون و دولت اجازه دهد، قانونی که براساس خواست و اراده‌ی بشری تدوین شده است. آنان معتقدند که آزادی انسان، به معنای توان همه‌جانبه‌ی او در انتخاب هر چیز و از جمله بردگی برای انسان‌های دیگر است. در نگاه آنان، انسان، آزاد است که دین را بپذیرد یا نپذیرد، اگر نپذیرد ملامتی بر او نیست؛ زیرا هیچ حقیقتی را از دست نداده است؛ اما در مکتب وحی، این رهایی مطلق، به معنای بردگی است؛ زیرا چنین آزادی مطلق برای انسان، اسارت او در دست آرزوها و هوس‌ها است و او در واقع از هوای درونی‌اش پیروی می‌کند. (۲)

چنان که در آیه‌ی شریفه می‌فرماید: «فرایت من اتخذ الهه هواه»؛ (جاثیه/ ۲۳)

«آیا دیدی آن کس را که هوای خود را خدای خویش قرار داد؟» در مکاتب غربی تعاریف فراوانی از آزادی ارائه شده است؛ اما همه‌ی آن‌ها تقریباً در یک نقطه با هم مشترکند و آن، لحاظ انسان‌مداری در تعاریف آزادی است؛ یعنی تعریف از آزادی براساس تفکر اومانستی (بشر‌گرایانه) مطرح شده؛ زیرا اساس و مبنا آزادی از نظر آن‌ها وابسته به خواست افراد است. در این جا به دو نمونه از این گونه تعاریف از آزادی اشاره می‌کنیم:

۱ - بارون دومنتسکیو (۱۶۸۹-۱۷۵۵): «آزادی آن است که افراد آن چه را باید بخواهند و بکنند و آن چه را موظف به خواستن آن نیستند مجبور نباشند انجام دهند.» (۳)

۲ - توماس هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹م): «منظور من از آزادی آن است که در



برابر هر کاری که انسان طبق قانون طبیعی می‌خواهد انجام دهد، بدون ضرورت، ممانعتی وجود نداشته باشد؛ یعنی مانع و رادعی بر سر راه آزادی طبیعی نباشد، الا آن چه برای خیر جامعه و دولت ضرورت دارد.» در عبارت دیگر می‌گوید: «آزادی نبود موانع بیرونی است، انسان آزاد کسی است که در اموری که به واسطه‌ی قدرت و ادراکش قادر به انجام کار است، از آن چه میل به انجام آن دارد بازداشته نشود.» (۴)

اما آزادی از دیدگاه اسلام عبارت است از: رها شدن از بردگی و اطاعت غیرخدا و آزادی در هر چیزی که خداوند آن را مباح کرده است. (۵)

اگر واژه‌های چند معنا و کاربرد پیدا کند، راه مغالطه و سوء استفاده برای سفسطه‌گران و فرصت‌طلبان هموار می‌گردد. این دو جنبه‌ای بودن در واژه‌ی عشق نیز یافت می‌شود؛ عشق گاهی افلاکی و مقدس و گاهی خاکی و هرزه است.

حال اگر در میان نوجوانان پاک و احساساتی، کسی عشق و عاشقی را بستاند و آن را هدف آفرینش و مورد تأیید انبیا و عارفان معرفی کند؛ ولی نگوید که میان عشق عرفانی و عشق مجازی تفاوت بسیاری هست، این امر سفسطه، مغالطه و خیانت است. همین مطلب درباره‌ی آزادی نیز درست است. ستایش و تعریف از آزادی در صورتی درست است که مراد خود را از آزادی بیان کنیم. استاد مطهری بارها این خطر سوء استفاده از آزادی را یادآور شده‌اند: بزرگ‌ترین تیشه‌ای که بر ریشه‌ی اخلاق زده شده [است] به نام آزادی و از راه همین تفسیر غلطی است که از آزادی شده است. (۶) در پناه آزادی، آزادی را می‌کشند. چنان که گفته‌اند، ای آزادی به نام تو در دنیا چه جنایت‌ها که نشد. (۷)

و اختناق است و در اصطلاح بخش نخست (آزادی از چیزی) را آزادی سلبی و بخش دوم (انتقال به چیزی) را آزادی ایجابی می‌نامند.

بنابراین، در هر آزادی باید دو طرف ملاحظه شود؛ مثلاً اگر انسانی از چیزی بگریزد؛ ولی نداند که دنبال چه چیزی است، در این جا حقیقت آزادی جزء سلبی را دارا است؛ ولی فاقد جنبه‌ی ایجابی است. هم‌چنین هرگاه به دنبال حالت جدید دوم باشد، بدون این که در آن نسبت به حالت نخست نفرتی باشد، در این مورد واقعیت آزادی فاقد جزء سلبی است.

ملاک گزینش چیست؟

انسان آزادی‌خواه، از آن جا که حالت موجود را با خواسته‌ی خود هم‌سو نمی‌بیند، پیوسته می‌خواهد، این حالت را از دست بدهد و حالت دیگری را که با خواست او هم‌سو است به دست آورد؛ بنابراین، آزادی‌خواه، در تمام مراحل ولو با یک سلسله اندیشه‌های غیرصحیح، وضع موجود را به صلاح خویش ندانسته و پیوسته از آن می‌گریزد تا حالت دیگری که آن را به سود خود و یا ملت خویش می‌انگارد به دست آورد.

چیزی که در این جا مهم است، سخن درباره‌ی عامل تعیین کننده‌ی صلاحیت است و این که به چه میزان، حالت نخست، با واقعیت او هم‌سو نبوده و حالت دوم با او هم‌سوست؟

این نقطه در بحث‌های مربوط به آزادی بسیار مهم و اساسی است و تا این عامل از نظر عقل مشخص نگردد،

محدوده‌ی آزادی

واژه‌ی آزادی از مفاهیم اضافی است و در واقعیت آن نوعی نسبت نهفته است. درست مانند مفهوم «فوق» و «تحت» است که در واقعیت آن نوعی نسبت به دیگری وجود دارد؛ مثلاً طبقه‌ی دوم در یک ساختمان چند طبقه، نسبت به طبقه‌ی زیرین، فوق و نسبت به طبقه‌ی بالاتر، تحت نامیده می‌شود؛ لذا در فلسفه‌ی اسلامی، این نوع مفاهیم را مفاهیم نسبی (ذات‌الاضافه) می‌نامند که در واقعیت آن نوعی نسبت به غیر نهفته است. در واقعیت آزادی نیز عین این اضافه و نسبت، نهفته است؛ زیرا جوینده‌ی آزادی، از چیزی گریزان و به چیز دیگری پناه می‌برد؛ مثلاً فرض کنید انسانی را برای پرداخت جریمه‌های بی‌جهت مجبور می‌کنند، او پیوسته جویای فرار از این زندگی پرفشار، به سوی زندگی دور از الزام



در گفتمان انقلاب اسلامی

ایران نیز دو مفهوم «پرتر»

و «بنیادین» وجود دارد که

سازنده‌ی عقلانیت انقلاب

اسلامی است: «استقلال» و

«آزادی»، این دو مفهوم را

می‌توان آواز قوی انقلاب

دانست.

مقام معظم رهبری

می‌فرمایند: «هدف انقلاب

عبارت بود از ساختن یک

ایرانی با این خصوصیات

که عرض می‌کنم: مستقل،

آزاد، برخوردار از ثروت

و امنیت، متدین و بهره‌مند

از معنویت و اخلاق، پیشرو

در مسابقه‌ی جامعه‌ی عظیم

بشری در علم و بقیه‌ی

دستاوردها.



آزادی مفهوم عقلانی پیدا نکرده و یک نوع آزادی جنگلی تلقی می‌شود. در این‌جا عواملی را می‌توان تعیین کننده‌ی این حالت دانست که از آن‌ها به ملاک‌های گزینش تعبیر می‌کنیم:

ملاک نخست: گرایش‌های درونی

ممکن است معیار و علت‌گریز از حالت نخست به حالت دوم، گرایش‌های درونی معرفی گردد و این که هر انسانی خواهان آزادی از هر قید و بندی است که برای او در مقام بهره‌گیری از غرایز ایجاد محدودیت می‌کند. شکی نیست که سرکوب کردن تمایلات، مساوی با نابودی انسان است و اگر تمایلات درونی، با حیات و زندگی انسان، ارتباط مستقیم نداشت، دست‌آفرینش، در نهاد او این تمایلات را پدید نمی‌آورد؛ ولی در عین حال نمی‌توان ارضای غرایز را بدون قید و شرط محور آزادی معرفی کرد؛ مثلاً آزادی بی‌چون و چرا در ارضای تمایلات، به قیمت نابودی اخلاق و سنن اجتماعی تمام می‌شود؛ زیرا تمایلات انسان در گردآوری ثروت، مال، تحکیم موقعیت و حاکمیت، حد و مرزی را نمی‌شناسد، اگر بنا باشد محور آزادی رفع موانع از اشباع این نوع از غرایز باشد، نتیجه‌ی آن جز جنگ، نزاع، نابودی بشر و از بین رفتن ارزش‌های اخلاقی، چیز دیگری نخواهد بود؛ لذا محور بودن تمایلات درونی را در آن حد می‌پذیریم که اولاً بر سعادت انسان و ثانیاً بر سعادت جامعه لطمه‌ای وارد نکند. آزادی در مصرف مواد مخدر، یک نوع تمایل درونی است که در جوان پدید می‌آید و لذت‌های آنی را غایت زندگی می‌اندیشد؛ ولی چون چنین آزادی مایه‌ی تباهی شخصیت و انسانیت اوست نمی‌تواند ملاک جنبه‌ی ایجابی آزادی باشد. گروهی از فزونی مال و ثروت و پایمال کردن حقوق دیگران، بیش از هر چیزی لذت می‌برند؛ ولی نمی‌توان چنین گرایشی را تعیین کننده‌ی آزادی دانست؛ بنابراین در اشباع غرایز باید به تعدیل آن پرداخت و تعدیل آن، با دو شرط صورت می‌پذیرد: ۱- به سعادت او لطمه‌ای وارد نکند. ۲- موجب تضییع حقوق دیگران نشود.

ملاک دوم: آداب و رسوم

ملاک دیگر در تعیین‌گریز از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر، حفظ آداب و رسوم و به اصطلاح فرهنگ ملت‌هاست، و مبارزه به هر نوع عاملی که در صدد محو فرهنگ ملت است. در این‌جا از تذکر نکته‌ای ناگزیریم و آن، این‌که: آداب و رسوم ملت‌ها نشانه‌ی اصالت و دیرپایی آنان در محیط زندگی و میراث نیاکان آن‌ها است، طبعاً چنین رسومی، محترم خواهد بود. پیامبران آسمانی با فرهنگ و رسوم ملت‌ها مخالفتی نداشتند، حتی پیامبر گرامی اسلام پس از فتح مکه، آداب و رسومی که در اداره‌ی کعبه بود، دست به ترکیب آن نزد؛ مثلاً مقام کلیدداری کعبه را که قبیله‌ی خاصی برعهده داشت، تغییر نداد؛ ولی آن‌چه که مهم است این‌که آداب و رسوم باید در همان چهارچوب ملاک پیشین صورت پذیرد: الف) فرهنگ هر ملتی محترم است، تا آن‌جا که به سعادت او لطمه‌ای وارد نکند. ب) فرهنگ ملتی احترام دارد، تا جایی که مایه‌ی تضییع حقوق ملت‌های دیگر نباشد. فرض کنید فرهنگ ملتی، سنگ‌پرستی و گاوپرستی است و آن را نشانه‌ی اصالت و آثار نیاکان خود می‌داند، در حالی که از نظر عقل بر ضدسعادت فرد و اجتماع است، آیا می‌توان چنین ملاکی را تحسین

کرد و گفت که رهیدن از یکتاپرستی و وارد شدن به سنگ‌پرستی و گاوپرستی، نوعی آزادی است؟ شگفت این‌جاست که منطق بت‌پرستان عصر رسول خدا در اصرار بر حفظ فرهنگ و سرسختی در مقابل تبلیغ پیامبر ﷺ همین بود که می‌گفتند: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ» (زخرف/۲۲)؛ «ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم و ما نیز به پیروی آنان هدایت یافته‌ایم». قرآن در نقد این نظریه یادآور می‌شود: «أَوَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (بقره/۱۷۰)؛ «آیا اگر پدرانشان چیزی را درک نمی‌کردند و راه درست را نمی‌یافتند باز به دنبال آنها روند؟»

ملاک سوم: داوری‌های عقل

عامل سوم؛ مانند عامل چهارم که خواهد آمد، بر خلاف دو عامل پیشین، هم عامل علت‌گریز از چیز و هم محدود کننده‌ی آزادی است. چه بسا عقل انسان، او را برای گریز از حالتی از حالات دعوت کند؛ ولی از سوی دیگر، آزادی او را با یک رشته قوانین محدود می‌سازد. دو عامل نخست، فقط عامل‌گریز بودند نه تعیین کننده‌ی حدود آزادی؛ ولی در این مورد، در حالی که عقل، علت‌گریز انسان از حالتی به حالت دیگر است؛ ولی گریز او را با یک رشته بایدها محدود می‌سازد. بلکه بیش‌ترین نقش خرد، ایجاد محدودیت‌ها است و هر فرد آزادی‌خواه باید بر جریان عقل در عرصه‌ی محدودیت تن دهد. اصولاً باید دید آزادی وسیله است یا هدف؛ هرگز نمی‌توان گفت آزادی هدف است؛ زیرا آزادی مطلق با نابودی انسان هم‌سوست و آفرینش انسان با یک رشته‌ی محدودیت‌ها عجین است. انسان نمی‌تواند هر چیزی را بخورد و هر چیزی را بنوشد و به هر شیوه‌ای خواست راه برود و جست و خیز کند؛ زیرا آفرینش وجود او را اندازه‌گیری کرده و برای آن حد و حدودی قابل شده است؛ از این‌رو آزادی وسیله‌ی کمال است؛ زیرا انسان در صورت آزاد بودن می‌تواند استعدادهای نهان را آشکار سازد و کمال بالقوه را به فعلیت برساند و این همان است که گفته شد آزادی وسیله است نه هدف. در این صورت مانعی نخواهد داشت که عقل و خرد که چراغی فراراه انسان است آزادی مضر را از آزادی مفید باز شناسد و از اولی بپرهیزد و به دومی رو آورد؛ به دیگر سخن: انسان عاقل، انسانی است که زندگی اجتماعی را بر زندگی فردی برتری بخشد و انسان منزوی که می‌خواهد در بیغوله‌ها و شکاف کوه‌ها زندگی کند مسلماً از عقل کامل انسانی برخوردار نیست. از طرفی دیگر، در زندگی اجتماعی حرص و آزادی، فزون‌طلبی‌ها، مال‌اندوزی‌ها باید تحت سیطره قرار گیرد، تا بتواند زندگی را ممکن سازد. اساس زندگی اجتماعی، احترام به حقوق یکدیگر و عدم تجاوز به حریم دیگران است در غیر این صورت رشته‌ی زندگی از هم گسسته و عرصه‌ی زندگی به صورت یک جنگل در می‌آید.

از این بیان نتیجه می‌گیریم که عقل و خرد با بررسی‌های دقیق و با مشاوره‌ها و مذاکره‌ها می‌تواند مسیر آزادی و حد و حدود آن را مشخص کند و آزادی به صورت کلی یک پدیده‌ی دلپذیر در آید.

محدود بودن دیدگاه عقل

اصولاً کسانی که توانایی عقل را بر درک زیبایی و زشتی رفتارها انکار



می‌کنند با فطرت و قضاوت‌های درونی خود به مقابله برخاسته و آن‌چه در زبان می‌گویند غیر آن است که در دل آن‌هاست؛ ولی با این گفتار باید اعتراف نمود که آگاهی عقل از مصالح و مفاسد کاملاً محدود بوده و در مواردی از درک واقعیات باز می‌ماند، در این‌جا همان مسأله‌ی لزوم بعثت انبیا پیش می‌آید که در عین احترام به عقل، او را در تکامل انسان کافی ندانسته و حتماً بر راهنمای دیگری به نام «شرع» که از نقطه‌ی مرتفع‌تر به زندگی بشر می‌نگرد، تأکید می‌کند. ما با تمام احترامی که برای عقل و خرد می‌گذاریم؛ ولی توانایی آن را در همه‌ی مراحل زندگی صحیح نمی‌دانیم؛ زیرا شعاع درک عقل، آن‌چنان گسترده نیست که همه اقیانوس زندگی را روشن سازد بلکه می‌تواند بخشی از آن را روشن کند؛ زیرا انسان به حکم تمایلات سرکش‌ی که بر وجود و زندگی او حکومت می‌کند در شرایطی عقل و خرد را کم‌فروغ می‌سازد و جلوی داوری او را می‌گیرد. امروز منادیان آزادی، بدترین محدودیت و اسارت را بر جهان سوم روا می‌دارند و آن را نوعی با خردورزی همگام می‌شمرند. در تاریخ، صدها گواه بر این توجیحات غیرصحیح است که یکی را به عنوان نمونه یادآور می‌شویم. در سال ۱۹۴۴ میلادی، ترومن رئیس‌جمهور وقت آمریکا فرمان بمباران دو شهر ژاپن را صادر کرد و در ظرف چند لحظه این دو نقطه آن‌چنان در آتش سوخت که به یک معنی از جغرافیای دنیا، کشور ژاپن حذف شد و یکصدوپنجاه هزار انسان بی‌گناه به خاک و خون نشست. آن‌گاه که وی از طرف جامعه ملل مورد بازخواست قرار گرفت، عمل خود را چنین توجیه کرد: «برای کوتاه کردن جنگ و کم کردن کشتار راهی جز این نبود و در غیر این صورت جنگ طولانی می‌شد و افراد زیادی کشته می‌شدند» او با چنین بهانه‌ی واهی این جنایت هولناک را توجیه کرد و گروهی را فریب داد در حالی که همگی می‌دانیم منطق رئیس‌جمهور یک منطق پوشالی است، اصولاً چرا جنگ را شروع کردید که در کم کردن آن به چنین جنایتی مبادرت ورزیدید و چه دلیلی برای ادامه‌ی جنگ داشتید.

ملاک چهارم: وحی الهی

چهارمین ملاکی که می‌تواند تعیین‌کننده‌ی حدود آزادی باشد وحی الهی است که از طریق پیامبران به ما می‌رسد. وحی الهی از جانب آفریدگار انسان است که مصنوع خود را بهتر از دیگران می‌شناسد و از نیازهای واقعی و نیازهای کاذب او کاملاً آگاه است. خالق انسان در رتبه‌ی انسان نیست که رقیب و مخالف او باشد، بلکه در ساحت برتری قرار دارد که به انسان از دیدگاه یک معلم دلسوز و مهربان

می‌نگرد. طبعاً نباید دستورهایی او را نوعی مخالف آزادی دانست بلکه باید آن را به عنوان تعدیل‌گر ایز سرکش تلقی کرد. این که گاهی گفته می‌شود: انسان میان دو اصل «آزادی» و «تکالیف» دینی) مخالف درگیر است که اگر اولی را بگیرد باید دومی را رها کند و اگر دومی را برگزیند، آزادی را از دست رفته تلقی می‌کند. این نوع نگرش بر تعالیم مذهبی نگرشی واقع‌بینانه نیست، تعالیم دینی، ساخته و پرداخته‌ی انسان رقیب نیست که به حریم آزادی او با تعالیمش تجاوز کند، بلکه این تعالیم از یک عالم برتر همراه با رحمت و مهربانی فرود آمده است. در این صورت، نباید نوعی معادله‌ی رقابتی میان این دو برقرار کرد، بلکه باید هر دو را گرفت. این‌جا اگر بخواهیم از مثالی بهره بگیریم، باید بگوییم: تعالیم دینی از قبیل تعالیم پدر و مادر است که کودک را از آزادی مطلق باز می‌دارد. در چنین شرایط به فکر کسی نمی‌رسد که

در مکاتب غربی تعاریف فراوانی

از آزادی ارائه شده است؛ اما

همه‌ی آن‌ها تقریباً در یک نقطه

با هم مشترکند و آن، لحاظ انسان

مداری در تعاریف آزادی است؛

یعنی تعریف از آزادی بر اساس

تفکر اومانیستی (بشر‌گرایانه)

مطرح شده؛ زیرا اساس و مبنای

آزادی از نظر آن‌ها وابسته به

خواست افراد است.





«روزه» محدودیت خاصی در زندگی انسان پدید می‌آورد؛ ولی همین محدودیت سرچشمه‌ی یک رشته آثار سازنده‌ی است که در زندگی فردی و اجتماعی انسان نمایان می‌گردد.

تفاوت مفهومی «آزادی» در اسلام و غرب

لیبرالیسم بر آزادی با کمترین محدودیت؛ یعنی آزادی حداکثری تأکید دارد. مخالفت شهیدمطهری با لیبرالیسم به دلیل مبانی ایشان در انسان‌شناسی است. از نگاه استاد، انسان دو دسته‌گرایش‌های علوی و سفلی دارد و آن‌چه در غرب مطرح است، آزادی‌گرایش‌های جنبه‌ی سفلی در انسان است؛ از نظر فلاسفه‌ی غرب، انسان موجودی است دارای یک سلسله تمایلات... همین تمایل، منشأ آزادی عمل او خواهد بود. آن‌چه آزادی فرد را محدود می‌کند، آزادی امیال دیگران است. هیچ ضابطه و چارچوب دیگری نمی‌تواند آزادی انسان و تمایل او را محدود کند. آزادی به این معنی که مبنای دموکراسی غربی قرار گرفته، در واقع، نوع حیوانیت رها شده است؛ (۸) ولی این معنا از آزادی، با آزادی مورد نظر اسلام «تفاوت عمده و بنیادی دارد.» (۹) آدمی یک سلسله استعدادهای مترقی و عالی دارد که ملاک انسانیت اوست... بشر به حکم این که در سرشت خود دو قطبی آفریده شده... محال است که بتواند در هر دو قسمت وجودی خود از بی‌نهایت آزادی برخوردار باشد. رهایی هر یک از دو قسمت عالی و سافل وجود انسان، با محدود شدن قسمت دیگر مساوی است. (۱۰) به همین دلیل، استاد تأکید دارند که علاوه بر آزادی‌ها و حقوق دیگران، مصالح والای خود فرد نیز می‌تواند آزادی او را محدود کند. (۱۱) گاهی در جامعه این‌گونه القا شده که هیچ چیز حتی دین نمی‌تواند در برابر آزادی قرار بگیرد حال آن که استاد شهیدمطهری بر اساس بینش توحیدی اسلامی، می‌فرماید: «آیا آقایانی که راجع

یا باید کودک آزاد باشد یا فرمان پدر و مادر اجرا گردد، بلکه همگان به خاطر آگاهی از ضیق درک کودک و گستره‌ی آگاهی پدر و مادر یک نظر بیش نمی‌دهند و آن این که آزادی کودک باید در حدود امر و نهی پدر و مادر صورت پذیرد. در این جا حدیثی که از رسول گرامی درباره‌ی پیامبران وارد شده است و با گفتار ما تناسب بیشتری دارد نقل می‌کنیم و آن این که: «ولا بعث الله نبیا ولا رسولا حتی یستکمل العقل و یکون عقله أفضل من عقول أمته»؛ (الکافی، جلد ۱، صفحه ۱۲) «خداوند هیچ پیامبر و رسولی را بر نیکیخت جز این که عقل‌ها را تکمیل کند، از این نظر باید عقل پیامبر بالاتر از عقل‌های امت خویش باشد.» اصولاً باید هر نوع آزادی‌طلبی در حد واقعیت انسان باشد و هر نوع فزون‌طلبی از آن واقعیت، کژراهی است که به نتیجه نمی‌رسد، واقعیت آفرینش انسان بندگی و وابستگی او به جهان بالاست و این واقعیت جزو آفرینش اوست و هر کاری انجام دهد بندگی خود را نمی‌تواند نسبت به خالق خود منکر شود، چنان‌چه قرآن نیز این اندیشه را چنین بیان می‌کند: «ان کل من فی السماوات والارض الا اتی الرحمن عبدا» (مریم/۹۳)؛ «آنچه در آسمان‌ها و زمین است بنده‌ی رحمن (خدا) است.» در این صورت، هر نوع طلب آزادی و رهایی از قید که در نقطه‌ی مقابل بندگی انسان باشد یک نوع تخلف از واقعیت به شمار می‌رود. گذشته از این، هر گاه نظری بر تعالیم محدود کننده‌ی اسلام بیفکنیم، درست است که در وهله‌ی نخست، آزادی انسان را محدود می‌سازد؛ ولی آن‌گاه که در آثار سازنده‌ی این تعالیم و صلاح‌بخش آن فکر کنیم، خواهیم دید که همه‌ی این تعالیم مایه‌ی پیدایش زندگی اجتماعی سالم است که همه‌ی افراد به سان برادر در کنار هم زندگی می‌کنند. شما دستورات اسلام را در مورد خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها در نظر بگیرید، از آن‌چه که نهی کرده، دانش امروز ضرر آن را اثبات نموده و آن‌چه را که مجاز شمرده مفید بودن و لااقل بی‌ضرر بودن آن از نظر علمی روشن گشته است، درست است

أَنْضُرُ إِلَى الْهَيْكِ ظَلَّتْ عَلَيْهِ عَاكِفًا لُحْرَقَتْهُ ثُمَّ لَنْسَفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نُسْفًا» (طه/ ۹۷)؛ و [اینک] به آن خدایی که پیوسته ملازمش بودی بنگر، آن را قطعاً می‌سوزانیم و خاکسترش می‌کنیم] و [در دریا فرو می‌پاشیم] و عمل رسول خدا را که بت‌ها را شکست و دور ریخت تصویب می‌کنیم، نه عمل کوروش یا ملکه‌ی انگلستان یا دولت انگلستان را که به بت‌پرست‌ها اجازه‌ی [تأسیس] بت‌خانه می‌دهد و نام این عمل زشت را آزادی‌خواهی و دموکراسی می‌گذارد. این‌ها از لحاظ سیاست به مفهوم امروز صحیح است؛ اما از لحاظ بشریت غلط است؛ بنابراین، بر اساس انسان‌شناسی اسلامی، مصلحت انسان برخواست او تقدم دارد. اگر تمایلات انسان را ریشه و منشأ آزادی و دموکراسی بدانیم، همان چیزی به وجود خواهد آمد که امروز در مهد دموکراسی‌های غربی شاهد آن هستیم. در این کشورها مبنای وضع قوانین در نهایت امر... خواست اکثریت [است].

از این‌رو، استاد شهیدمطهری در بیانی زیبا می‌فرماید: «اگر معیار قانون، خواست بشر باشد» این نظیر تئوری معروف ملانصرالدین است که روزی سوار قاطر بود پرسیدند کجا می‌روی؟ گفت: هر جا که میل قاطر باشد.» (۱۷)

پی‌نوشت‌ها

۱. نوروزی، محمدجواد، نظام سیاسی اسلام، چاپ دوم، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰.
۲. آیت‌الله جوادی آملی، ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، (قم: مرکز نشر اسراء، نوبت دوم، ۱۳۷۹ ه.ش)، ص ۲۹-۳۰.
۳. باریون دومنسیکیو، روح‌القوانین، ترجمه علی‌اکبر مهتدی، (تهران: انتشارات امیر کبیر، نوبت نهم، ۱۳۷۰ ه.ش) ج ۱، ص ۳۹۴.
۴. سیدعلی محمودی، نظریه آزادی در فلسفه سیاسی هابز و لاک، (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، نوبت اول، ۱۳۷۵ ه.ش)، ص ۱۵ و ۱۷.
۵. علامه سیدمحمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی، (قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا) ج ۴، ص ۱۸۲-۱۸۵؛ آیت‌الله جوادی آملی، فلسفه حقوق بشر، (قم: مرکز نشر اسراء، نوبت اول، ۱۳۷۵ ه.ش)، ص ۱۸۹.
۶. مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۶۴۶.
۷. مجموعه آثار، ج ۳، ص ۴۴۲.
۸. پیامون جمهوری اسلامی، ص ۷۹.
۹. پیامون جمهوری اسلامی، ص ۷۸.
۱۰. پیامون جمهوری اسلامی، ص ۷۹.
۱۱. مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۱۸۳.
۱۲. همان، ج ۱۹، ص ۶۴۵.
۱۳. پیامون جمهوری اسلامی، ص ۷۹.
۱۴. پیامون جمهوری اسلامی، ص ۸۰.
۱۵. پیامون جمهوری اسلامی، ص ۸۱.
۱۶. پیامون جمهوری اسلامی، ص ۸۲.
۱۷. پیامون جمهوری اسلامی، ص ۸۰.

به آزادی بحث می‌کنند، نمی‌دانند که توحید لااقل در حد آزادی است. اگر بالاتر نباشد و قطعاً بالاتر است. (۱۲)» این به دلیل آن است که از دیدگاه استاد آن چیزی که اساس حق آزادی و لزوم رعایت و احترام به آن می‌گردد، میل و هوس و خواست فرد نیست، بلکه استعدادی است که آفرینش برای مسیر ترقی و تکامل به وی داده است. اراده‌ی بشر تا آن‌جا محترم است که با استعدادهای عالی و مقدسی که در نهاد او است، هماهنگ باشد و او را در مسیر ترقی و تعالی بکشانند؛ ولی آن‌جا که بشر را به سوی فنا و نیستی بکشاند و استعدادهای عالی وی را به هدر دهد، احترامی نخواهد داشت.

آزادی غربی؛ مبنای دموکراسی

«آزادی به این معنا... که مبنای دموکراسی غربی قرار گرفته است، در واقع نوعی حیوانیت رها شده است.» (۱۳) در اسلام مینا و اساس آزادی، خواست، هوس و اراده‌ی فرد نیست، بلکه استعدادهای والای بشر است؛ به همین دلیل مردم‌سالاری در اسلام، معنایی جدید می‌یابد. در نقطه‌ی مقابل این نوع دموکراسی و آزادی، دموکراسی اسلامی قرار دارد. (۱۴) این‌که می‌گوییم در اسلام، دموکراسی وجود دارد به این معناست که اسلام می‌خواهد آزادی واقعی - در بند کردن حیوانیت و رها ساختن انسانیت - به انسان بدهد. (۱۵)

نسبت آزادی با مردم‌سالاری دینی

دموکراسی اسلامی بر اساس آزادی انسان است؛ اما این آزادی انسان، در آزادی شهوات خلاصه نمی‌شود... کمال انسان در انسانیت، عواطف عالی و احساسات بلند اوست. اگر بخواهیم مردم‌سالاری دینی را با دموکراسی غربی بسنجیم، باید گفت: «دموکراسی در اسلام؛ یعنی انسانیت رها شده؛ حال آن‌که این واژه در قاموس غرب معنای حیوانیت رها شده را متضمن است.» (۱۶)؛ از این‌رو استاد شهید دردمندانه فریاد بر می‌آورند: «بعضی‌ها این چیزها را به نام آزادی و احترام به عقیده انجام می‌دهند. می‌گویند حیثیت ذاتی بشر او را لازم‌الاحترام کرده و لازمه‌ی احترام به بشر، احترام به عقاید او و مقدسات اوست؛ هر چه باشد ولو بت باشد. ولو بت ژاپنی‌ها به صورت عضوی از بدن باشد یا مثل [بت] هندوها گاو باشد؛ اما باید بدانیم که احترام به بشر و حیثیت ذاتی بشر ایجاب می‌کند که این زنجیرها را که به دست خود بسته است، باز کنیم، نه آن‌که چون بشر به دست خود بسته است، پس لازم‌الاحترام است. ما عمل ابراهیم بت‌شکن و موسی که گوساله‌ی سامری را آتش زد» و



از دیدگاه استاد آن چیزی که

اساس حق آزادی و لزوم رعایت

و احترام به آن می‌گردد، میل

و هوس و خواست فرد نیست،

بلکه استعدادی است که آفرینش

برای مسیر ترقی و تکامل به وی

داده است. اراده‌ی بشر تا آن‌جا

محترم است که با استعدادهای

عالی و مقدسی که در نهاد او

است، هماهنگ باشد و او را در

مسیر ترقی و تعالی بکشاند.